

دریافتی از فلسفه تاریخ از منظر قرآن و تاثیر آن در جهان امروز

نویسنده: عباس رستمی

دانشجوی دکترای تخصصی

از معلمین و مدرسین دانشگاه

عضو چهارمین دوره شورای اسلامی کمالشهر کرج (۹۶ - ۱۳۹۲)

سرشناسه : رستمی، عباس، ۱۳۵۶ -
 عنوان و نام پدیدآور : دریافتی از فلسفه تاریخ از منظر قرآن
 و تاثیر آن در جهان امروز / نویسنده عباس رستمی.
 مشخصات نشر : قم : ارم، ۱۳۹۲
 مشخصات ظاهری : ۱۶۸ ص.
 شابک : ۹۷۸-۹۶۴-۸۷۱۲-۵۹-۹
 وضعیت فهرست نویسی : فیا
 یادداشت : چاپ قبلی: انتشارات ملومه، ۱۳۹۱.
 موضوع : قرآن -- وقایع تاریخی
 موضوع : قرآن -- فلسفه
 رده بندی کنگره : ۱۳۹۲ ۴۵۴ / ۸ / ۱۰۳ BP
 رده بندی دیویی : ۲۹۷ / ۱۵۹
 شابشناسی ملی : ۳۱۵۴۸۰۳

دریافتی از فلسفه تاریخ از منظر قرآن و تاثیر آن در جهان امروز

نویسنده: عباس رستمی

ناشر: انتشارات ارم

نوبت چاپ: اول / ۱۳۹۶

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۸۷۱۲-۵۹-۹

تیراژ: ۵۰۰۰ جلد

فهرست مطالب

چکیده و پیشگفتار ۹

فصل اول پاسخ به دو سؤال مهم از سؤالات فلسفه تاریخ از منظر قرآن ۲۰

طرح سؤال اول و دوم

شاهد قرآنی اول برای پاسخ به این دو سؤال

شاهد قرآنی دوم برای پاسخ به این دو سؤال

شاهد قرآنی سوم برای پاسخ به این دو سؤال

شاهد قرآنی چهارم برای پاسخ به این دو سؤال

شاهد قرآنی پنجم برای پاسخ به این دو سؤال

شاهدی دیگر از قرآن برای پاسخ به این دو سؤال

جمع‌بندی

فصل دوم «قاعدهٔ لولا دفع الله الناس بعضهم ببعض» ۲۷

شاهدی دیگر برای ظهور این قاعده در تاریخ و در بُعد جمعی

ذکرشاهدی دیگر برای ظهور این قاعده در تاریخ و در بُعد جمعی

شوروی و آمریکا در سایه این قاعده

ذکر دو شاهد تاریخی برای ظهور این قاعده در تاریخ و در بُعد فردی

ذکر شاهد تاریخی دیگر برای ظهور این قاعده در تاریخ و در بُعد فردی

فصل سوم پاسخ به سه سؤال مهم فلسفه تاریخ از منظر قرآن ۴۶

سؤال اول و پاسخ به آن از منظر قرآن

سؤال دوم و پاسخ به آن از منظر قرآن

ذکر سه شاهد تاریخی برای تایید دیدگاه قرآن در پاسخ به این سه سؤال مهم

بررسی و پاسخ به سؤال سوم از منظر قرآن

نتیجه گیری

فصل چهارم قاعده «لو ان اهل القرى آمنوا واتقوا لفتحنا عليهم بركات من السماء والارض ۵۷

تحلیل کلمه بركات

شاهد قرآنی اول و دوم برای ظهور این قاعده در تاریخ

شاهد سوم برای ظهور این قاعده در تاریخ

شاهد چهارم و پنجم برای ظهور این قاعده در تاریخ

شوروی و آمریکا در سایه این قاعده

مسلمانان کنونی و بررسی نجات آنها به وسیله این قاعده

فصل پنجم «قاعده بوقتکم اذین کفروا لولوا الأدبار...» ۶۹.....

طرح یک سؤال و پاسخ به آن

بهره برداری از این قاعده در عصر کنونی

سه شاهد برای ظهور این قاعده در تاریخ

فصل ششم قاعده (حقاً عَلَيْنَا نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ) ۷۵.....

شاهد قرآنی اول برای ظهور این قاعده در تاریخ

شاهد قرآنی دوم برای ظهور این قاعده در تاریخ

شاهد قرآنی سوم برای ظهور این قاعده در تاریخ

شاهد قرآنی چهارم برای ظهور این قاعده در تاریخ

شاهد قرآنی پنجم برای ظهور این قاعده در تاریخ

شاهد قرآنی ششم برای ظهور این قاعده در تاریخ

جمع بندی

فصل هفتم قاعده «إِنْ آتَاكُمْ عَذَابُ اللَّهِ بَغْتَةً أَوْ جَهْرَةً هَلْ يُهْلِكُ إِلَّا الْقَوْمَ الظَّالِمُونَ.....» ۸۰

شاهد قرآنی اول برای ظهور این قاعده در تاریخ

شاهد قرآنی دوم برای ظهور این قاعده در تاریخ
 شاهد قرآنی سوم برای ظهور این قاعده در تاریخ
 شاهد قرآنی چهارم برای ظهور این قاعده در تاریخ
 شاهد قرآنی پنجم برای ظهور این قاعده در تاریخ
 شاهد قرآنی ششم برای ظهور این قاعده در تاریخ
 شاهد قرآنی هفتم برای ظهور این قاعده در تاریخ
 شاهد قرآنی هشتم برای ظهور این قاعده در تاریخ

فصل هشتم قاعده «لَا تَرْكَنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسْكُمُ النَّارُ»..... ۸۹

شاهد اول تاریخی برای ظهور این قاعده در تاریخ
 شاهد دوم تاریخی برای ظهور این قاعده در تاریخ

فصل نهم قاعده «الْعَاقِبَةُ لِلْقَوِيِّ» یا «الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ»..... ۱۲۰

اثبات این قاعده از بعد جمعی

اثبات ظهور این قاعده از بعد جمعی و از طریق استکراه در ۸ گروه قرآنی بوسیله ۸ گزاره منطقی

- گزاره اول واثبات آن
- گزاره دوم واثبات آن
- گزاره سوم واثبات آن
- گزاره چهارم واثبات آن
- گزاره پنجم واثبات آن
- گزاره ششم واثبات آن
- گزاره هفتم واثبات آن
- گزاره هشتم واثبات آن

جمع‌بندی

نمایش ظهور قاعده العاقبه للتقوى در تاریخ از بعد جمعی و بوسیله ۲ شاهد غیر قرآنی

شاهد اول

شاهد دوم

نمایش ظهور قاعده العاقبه للتقوى در تاريخ از بعد فردى و بوسيله ۲ نمونه قرآنى

نمونه قرآنى اول

نمونه قرآنى دوم

نمایش ظهور قاعده العاقبه للتقوى در تاريخ از بعد فردى و بوسيله ۲ نمونه تاريخى پس از

ظهور اسلام

نمونه اول

نمونه فردى ديگر

نمونه فردى معاصر

اثبات قاعده العاقبه للتقوى در تاريخ با روش مستقيم وغير مستقيم در ۴ معيار «علم»

«بقا» «ذكر» «نسل»

پيشنهادهاد جمعيتى براى غلبه بر غرب همراه با سه سند تاريخى

سخن پايانى ۱۷۸

چکیده و پیشگفتار :

در طول تاریخ به موازات گسترش تمدن و شهرنشینی غالباً فاصله طبقاتی ناعادلانه و تبدیل جامعه به دو قطب گرسنه و سیر نیز گسترش می یافته و در نتیجه سیر از سیری و گرسنه از گرسنگی به فساد می پرداخته اند که این وضعیت نتیجه ای قطعی دارد تحت عنوان ظهور فساد در سه عرصه سیاسی ، اقتصادی ، فرهنگی^۱ و آنگاه ویرانی حرث و نسل که در اینصورت خدای تاریخ که همان خدای واحد تمام ادیان و اقوام می باشد همراه به خاطر جلوگیری از به هم خوردن نظمی که معلول وجود اوست و همچنین در اثر نداه مظلومین و مستضعفینی^۲ که او را صدا می زنند و به یاری می طلبند بر سر غیرت می ایستد و با پراکنده کردن آن تمدن و تجمع جمعیتی که در سیر صعودی یا اشتدادی قرار دارد به فساد گرائیده به وضع ظالمانه موجود در آن پایان می دهد و بدین ترتیب فساد را دفع می کند البته این انتقام و تازیانۀ عذاب او به صورت های مختلف ظهور می کند : گاهی از بالا سر، گاهی از زیر پای این جوامع و گاهی هم به صورت جنگ و نا امنی :

(قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَى أَنْ يَبْعَثَ عَذَابًا مِنْ فَوْقِكُمْ أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْضِكُمْ أَوْ يَلْبِسَكُمْ شِيْعًا وَ يُذِيقَ بَعْضَكُمْ بَأْسَ بَعْضٍ ... (۶۵ / انعام)

بگو او قادر است که برانگیزد عذابی از بالای شما یا از زیر پاهای شما یا اینکه شما را دسته دسته کند و به بعضی از شما خشم بعضی دیگر را بپشاند (...)

^۱ البته در مورد اینکه آیا فساد در سه عرصه سیاسی و اقتصادی و فرهنگی نتیجه فاصله طبقاتی ناعادلانه است یا بالعکس، بهتر است بگوییم که این دو رابطه تلازم دارند و آنچه مشخص است این است که هردوی آن ها با گسترش شهرنشینی و برهم خوردن تناسب بین جمعیت شهرنشین و روستا نشین و توزیع نامتناسب جمعیت رابطه مستقیم دارند.

^۲ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمُ أَهْلُهَا وَ اجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا وَ اجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ نَصِيرًا : پروردگارا خارج کن ما را از این منطقه که اهل آن ظالم است و قرار بده برای ما از جانب خودت ولی و قرار بده برای ما از جانب خودت یاری کننده ای.

که در هر صورت این تازیانه او در حکم رحمتیست برای مؤمنین و عذابیست برای ظالمین تبهکار و تمام این کتاب فقط در حکم مقدمه ایست تا تمام برای این عبارت به ظاهر ساده : « یا انسانها به فطرت انسانی و معنویت از دست رفته خویش باز می گردند و جوامعی که به فساد گرائیده را بر پایه تفکر در قرآن و قوانین مهجورش اصلاح می کنند یا باید منتظر باشند تا خدا آنها را با تازیانه عذابش اصلاح کند » :

(آخِرُالدَّوَاءِ الْكَلْبَى : آخرین دواء داغ نهادن است)

که در اینصورت بر پایه قاعده « حَقًّا عَلَيْنَا نُنَجِّي الْمُؤْمِنِينَ ... » (۱۰۳ / یونس - فصل ششم کتاب) و همچنین بر پایه قاعده « إِنْ آتَاكُمْ عَذَابُ اللَّهِ بُغْتَهُ أَوْ جَهْرَهُ هَلْ يَهْلِكُ إِلَّا الْقَوْمُ الظَّالِمُونَ ... » (۲ / انعام - فصل هفتم کتاب) این تازیانه همانطور که اشاره شد در حکم عذابی برای ظالمین و رحمتی برای مؤمنین نیکوکار خواهد بود :

« حَقًّا عَلَيْنَا نُنَجِّي الْمُؤْمِنِينَ بِخَطِّ حَقِّیْ که برماست نجات می دهیم مؤمنین را »

« إِنْ آتَاكُمْ عَذَابُ اللَّهِ بُغْتَهُ أَوْ جَهْرَهُ هَلْ يَهْلِكُ إِلَّا الْقَوْمُ الظَّالِمُونَ : اگر عذاب خدا بر شما نازل شود آشکار یا ناگهانی آیا جز قوم صالح کسی هلاک خواهد شد؟ »

به عبارت دیگر این تازیانه و عذاب خدا فقط گریبان ظالمین را خواهد گرفت یعنی مستکبرینی که به فساد فی الارض می پردازند و هم چنین معفای ظالمی که شریک جرم آنها می باشند چرا که به جای خدا آن مستکبرین را براسادشان یاری می کنند و البته مظلومین مستعطف از آن در امان خواهند بود زیرا آن تازیانه و عذاب الهی اساساً در حکم رحمت و نجات این مظلومین و نتیجه دعای آنان به درگاه خدا خواهد بود.

پس این هشدار است به تمام تجمعات انسانی تا به سوی فطرت الهی خویش بازگردند و خود آنها بنابر آنچه ادعا می کنند به عنوان خلیفه خدا زمینه و علل فساد و نابودی حرث و نسل در زمین و جوامع خود را از بین ببرند (خواه این زمینه و علت فساد فاصله طبقاتی ناعادلانه و تقسیم جامعه به دو قطب گرسنه و سیر باشد، خواه این علت فساد از بین

رفتن تناسب میان جمعیت شهری و روستایی و تجمع گسترده و فساد انگیز جمعیت در یک منطقه محدود باشد و یا هر دوی آنها یا عوامل دیگر)

در غیراینصورت و اگر انسانها نخواهند خودشان علل فساد را از بین ببرند آنگاه باید منتظر تکرار قوانین تاریخ و در نتیجه اصلاح آن جوامع بوسیله تازیانه خدا باشند آنچه که همانطور که گفته شد از طرق مختلف و از جمله قحطی و ناامنی و جنگ ظهور می کند و گاهی بسیار شدیدتر^۳ و در صورت رد این ادعا من تکذیب کنندگان را به مطالعه عقلانی قائل به فلسفه تاریخی که در آن وجود دارد ارجاع می دهم و اگر آنرا هم تکذیب کنند در اینصورت من آخرین منطق قرآنی را به کار می برم یعنی داوری را به گذشت زمان و خدایی می سازم که آینده تاریخ در دست اوست و آن آینده چیزی نیست مگر ظهور اراده و قوانین الهیه تطبی و دائمی می باشند درست مثل $2 \times 2 = 4$

فَهَلْ يَنْتَظِرُونَ إِلَّا مِثْلَ آيَاتِ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِهِمْ قُلْ فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ
۱۰۲ ثُمَّ نُنْجِي رُسُلَنَا وَ الَّذِينَ آمَنُوا كَذَلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ ۱۰۳ یونس
(قَالَ) اعْمَلُوا عَلَى مَكَاتِبِكُمْ إِنِّي عَامِلٌ سَوْفَ نَعْلَمُ بِنَاقَةٍ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَ مَنْ هُوَ كَاذِبٌ ... ۹۳

وَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا شُعَيْبًا وَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَ أَخَذْتُ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةَ
۹۴ هود

ای قوم من منتظر باشید من هم باشما منتظر می مانم خواهید دانست چه کسی عذابی بر او می آید که او را خوار خواهد کرد و چه کسی دروغگو است ...

^۳ (قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَى أَنْ يَبْعَثَ غَدَابًا مِنْ فَوْقِكُمْ أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ أَوْ يَلْبَسَكُمْ سِيعًا وَ يَذِيقَ بَعْضَكُمْ بَأْسَ بَعْضٍ ...) بگو او قادر است که برانگیزد عذابی از بالای شما یا از زیر پاهایتان یا اینکه شما را دسته دسته کند و به بعضی از شما خشم بعضی دیگر را بچشاند ...)

من می توانم در اینجا با زیبایی همه چیز را تمام کرده باشم اما در اینجا یک مسأله وجود دارد و آن اینکه آیا ما هرگز قادر به اصلاح زمین هستیم و آیا ما هرگز خلیفه خدا هستیم؟ یا آنکه نه ما هرگز قادر به اصلاح زمین نیستیم چرا که ما هرگز خلیفه خدا نیستیم خلیفه او در آن واحد نه یک جمع بلکه یک فرد و همان کسی است که ما حق او و پدرانش را غصب کردیم و باعث غیبت او گشتیم در اینصورت آن تازیانه الهی که عکس العمل اعمال ماست و در جهان به صورت قحطی و نا امنی و جنگ و هزار درد ظهور کرده و آن عذاب و غربال است که در حکم اصلاح زمین باشد بلکه مقدمه ایست برای اصلاح، یعنی گوشمالی ای است تا ما این خطای خود را بپذیریم که حق خلیفه او را غصب کرده و خود را قادر به اصلاح زمین نیستیم و تمام کوششهای عقلی و دینی ما در مجموع وضع جهان را بدتر کرده و دردی به دردها افزوده و حداکثر حرکتی است در تاریکی و چه درد بزرگی است نفرت غیر موجه انسان از انسان در اثر سیاست های نادرست دولت ها از ابتکار آپارتمان نشینی نادرست و از دست رفتن خلوت و خورشید و آسمان در تجمعات پرتراکم جمعیتی و سهولت فساد انگیزی ویرانگر گرفته تا توهمات و جنگ های زبانی و مذهبی.

و نیز باز از سیاست های نادرست دولت ها و در نتیجه ویرانی روستاها و مهاجرت و توزیع نادرست جمعیتی گرفته تا آب و غذای غیر طبیعی و ناتوانی دولت ها در تامین سرانه های عمومی و نیز تامین مسکن، اشتغال و زیرساخت های ایوانی و ثبات جمعیت و ...

همچنین از فساد سیاسی و اقتصادی و تبدیل جوامع انسانی به قطب های خیلی سیر و خیلی گرسنه و کار خارج از خانه زنان مضطرب و غیر مضطرب گرفته تا بیکاری و بی عاری مردان و گسست خانوادگی و طلاق و اشک کودکان و ...

و از تمام این ها گرفته تا ویرانی حرث و نسل و چه درد بزرگی است نفرت غیر موجه انسان از انسان به علت اینکه ما انسان ها حق خلیفه خدا را غصب کرده ایم و خود نیز

قادر به اصلاح زمین نیستیم و تمام کوشش های عقلی و دینی ما در مجموع وضع جهان را بدتر کرده و دردی بر دردها افزوده ، از نفرت غیر موجه انسان از انسان گرفته تا نابودی حرث و نسل ... :

(سعى فى الارض ليفسد فيها و يهلك الحرث و النسل والله لا يحب الفساد) + (لولا دفع الله الناس بعضهم ببعض لفسدت الارض) = ؟

بنابراین بپذیریم ظهور خورشید و خلیفه خدا که اموال (بیت المال) را برابر تقسیم خواهد کرد ، او در زمین عدالت را برقرار کند و آنرا اصلاح گرداند و البته پس از آن ظهور ، کسیکه او را تکذیب کنند همان ظالمین حقیقی هستند که امثال آنان پیامبران پیشین را پس از ظهور در تاریکی انکار کردند و در نتیجه ، عذاب الهی در اثر این تکذیب گریبان آنان را گرفت و البته قوانین تاریخ تکرار می شوند و البته باغبان همواره در کمین علف های هرز (ان ربك بالمرصاد)

در اینجا و در این نوبت از چاپ ، ادامه و تفصیل این مطلب بسیار مهم قلم را باز می دارم و از زاویه ای دیگر به بیان پیشگفتار و چکیده می پردازم و آن اینکه : شکی نیست که تاریخ علمی است مهم اما از آن مهمتر فلسفه تاریخ می باشد چرا که با استقراء در گذشته ی تاریخ و کشف قوانین حاکم بر آن می توان به اساسی مفید در مورد آینده تاریخ دست یافت و در این میان آنچه بسیار مهم است منبع تاریخی مورد استقراء می باشد زیرا هر اندازه تاریخی که به استقراء در آن می پردازیم محکمتر باشد فلسفه ی تاریخی که استخراج می کنیم محکمتر خواهد بود و سودی که می بریم نیز بیشتر و ما هم در جستجوی عقلانی خود به همین نکته رسیدیم و قرآن را بهترین منبع برای کشف قوانین و پاسخ به سؤالات کلی و اساسی یافتیم که البته تفاوت قرآن با دیگر منابع تاریخی در این است که قرآن فراتر از دیگر منابع هم تاریخ و هم قوانین تاریخی و هم موارد و شواهدی که برای اثبات این قوانین باید آورده شود را با هم و یکجا آورده ، درست مثل یک لقمه آماده که شخص فقط باید زحمت بازکردن چشم و دهان و

جویدن آن را به خود بدهد یعنی با پاک کردن چشم دل از غبار گناه و تدبیر در قرآن همه چیز را آماده خواهد یافت :

عروس حضرت قرآن نقاب آنگه بر اندازد / که دار الملک ایمان را مجرد سازی از غوغا
 پس ما آن منبع محکم و بی نظیر برای کشف قوانین را قرآن یافتیم و بی نظیر است چرا
 که هم قوانین حاکم بر تاریخ را آورده و هم شواهد تاریخی محکم که برای اثبات آن
 قوانین مورد نیاز است و حتی ما معتقد هستیم که قوانین تاریخی قرآن را باید معیار
 داوری در مورد علت وقایع تاریخی و همچنین معیار داوری در مورد وقایع مورد اختلاف
 در تمدنهای باستان و نیز غیر باستان که در سند و روایت آن اختلاف است قرار دهیم.

به روایت دیگر ما در این اثر ناتمام از منظر قرآن به پنج سؤال از سؤالات فلسفه تاریخ
 پاسخ می دهیم و همچنین از منظر قرآن به بیان هفت قاعده از قواعد حاکم بر تاریخ و
 نیز به ذکر شاهدهایی که خود قرآن برای آن قوانین آورده می پردازیم و علاوه بر آن گاه
 از منابع تاریخی روایت شده توسط مورخین نیز برای آن قوانین شاهد می آوریم و در
 نهایت گاه به اجمال و گاه به تفصیل به بیان تاثیر آن قوانین در جهان امروز و اشاره ای
 در مورد آینده و نتیجه گیری می پردازیم که در این راستا به مسائلی چون تئوری
 جمعیتی ، غریبال جهانی و تاثیر آن بر بدان و نیکان اشاره شده و نیز به مسأله بسیار
 مهم و رایجی چون ناسیونالیسم پاسخ بسیار محکم داده شده و به ارائه راهکار برای
 بحران کنونی پرداخته شده و من ادعا نمی کنم که این اثر یک اثر کامل و بیانگر تمام
 قوانین و فلسفه تاریخ از منظر قرآن می باشد بلکه این اثر ناتمام تنها یک دریافت و
 برداشت است تحت عنوان « دریافتی از فلسفه تاریخ از منظر قرآن و تاثیر آن در جهان
 امروز » که سالها پیش در دانشگاه تهران به عنوان پایان نامه کارشناسی ارشد با درجه
 عالی از آن دفاع کردم و آن نتیجه بحثها و سؤالات کلی دینی و ملی من در دوران
 دانشجویی بود آنچه که پاسخ آنرا بدون کمک دیگران و طی چند سال تأمل جسته و
 گریخته در قرآن و تاریخ یافتم و بالطبع جوشیده از درون خودم است بنابراین فاقد

قطاری از منابع و ارجاع به آثار دیگران می باشد البته به علت گستردگی دایره موضوع موفق به نوشتن باقیمانده آن نشدم.

و در یادی از گذشته آنرا سال ها پیش یعنی بهار و تابستان ۱۳۸۶ بنا بر رزق مقدر در روزهای غربتی نوشتم که در بیشتر ایام مانند بسیاری از دانشجویان حقیقی نه مکان متعارفی برای مطالعه داشتم و نه یآوری و باز مانند تمام دانشجویان حقیقی که علم را بر جو ترجیح می دهند به انتخاب خود یا صاحب عرش در قناعتی بودم که در آن قناعت نه تنها که غالباً غذای من بسیار ساده بود نانی از نانوائی داخل خوابگاه دانشگاه همراه با چای و خرمای گاهی چند دانه انجیر که در نیمه های شب از درخت انجیری می چیدم که آن رزق پروردگارم بود: «وَرَزَقُ رَبِّكَ خَيْرٌ» و حالا که می نگرم می بینم چقدر زیبا بود آن ۶ ماه ... برای که اور و همدم من بنا بر رزق مقدر خدا بود: «نِعْمَ الْمُؤَلَّى وَ نِعْمَ الْقَرِینَ» و حالا که می بینم غریب نه آن ایام بلکه پس از آن ایام بود و گویا غریب قرین قریبان ...

اولیاء اطفال حقّند ای پسر / غایبی و حاضری بس با خبر

غایبی مندیش از نقصانشان / کو کشد کین از برای حالشان

گفت اطفال منند این اولیاء / در غریبی فرد از کار و نیاز

از برای امتحان خوار و یتیم / لیک اندر سر منم یار و ندیم

پشت دار جمله عصمت های من / گوئیا هستند خود اجزای من

هان و هان این دلق پوشان منند / صد هزار اندر هزار و یک تنند

ورنه کی کردی به یک چوبی هنر / موسیقی فرعون را زیر و زبر

ورنه کی کردی به یک نفرین بد / نوح، شرق و غرب را غرقاب خود

بله اینک پس از سالها تازه به فرصتی رسیده ام تا بتوانم آنرا منتشر سازم و پیش از نقد شما خود اعتراف می کنم که مانند هر اثر دیگر، برخی قسمتهای آن ممکن است دارای اشکال اما در مقابل تأکید می کنم که برخی قسمتها و اسکلت اصلی آن بسیار قوی و

در مجموع کاربردی می باشد و به جز توضیحاتی که بنابر ضرورت در فصل ۸ آورده ام آنرا بدون تغییر در محتوای اصلی به چاپ می رسانم تا مشخص شود که این اثر چقدر با گذشت زمان و تحولات اخیر جهان سازگار بوده و در عین حال مطمئن هستم که هنوز برای داوری در مورد برخی قسمت‌ها به گذشت زمان بیشتر و شاید بسیار بیشتری نیاز است و البته گذشت زمان بهترین داور خواهد بود.

بله پس از گذشت سال ها از آن شب ها که تا اذان صبح برای نوشتن این اثر بیدار می ماندم ... ! پس آنرا بدون تغییر در محتوا به چاپ می رسانم و از خدا می خواهم که اسكلت فكري آن برای وطن و دینم مفید واقع شود و پیشاپیش به خاطر لغزشهای فکری از خدا و بندگان بیکو قلب او عذر می خواهم .

و در پایان آنرا به تمام غریبان و امامان بیان تقدیم میکنم :

إِنَّ الْإِسْلَامَ بَدَأَ غَرِيبًا وَ سَيَعُودُ غَرِيبًا كَمَا بَدَأَ غَرِيبًا لِلْغُرَبَاءِ (نهج الفصاحه حکمت ۶۱۲)
«اسلام در آغاز غریب بود و بزودی به غربت باز خواهد گشت پس خوشا به حال غریبان»

غصه هر روز و یارب یارب هر نیمه شب / تا چه خواهی یارب شبهای من

عباس رستمی ۳ بامداد شنبه ۹ اردیبهشت ۱۳۹۶

ضمناً اصل این اثر در کتابخانه دانشگاه تهران موجود است می توانید تطبیق دهید .

صبحدم چون کله بندد آه دودآسای من / چون شفق درخون نشیند چشم شب پیمای من

مجلس غم ساخته است و من چو بید سوخته / تا به من راقی کند مژگان می پالای من

تیر باران سحر دارم سپر چون نفکند / این کهن گرگ سیه بارانی از غوغای من
 این خماین گون که چون ریم آهنم پالود و سوخت / شد سکاھن پوشش از دود دل دروای من
 مار دیدی در گیا پیچان؟ کنون در غار غم / مار بین پیچیده بر ساق گیا آسای من
 ازدها بین حلقه گشته خفته زیر دامنم / زان نجنبم ترسم آگه گردد ازدرهای من
 تا ترسند این دو طفل هندو اندر مهد چشم / زیر دامن پوشم ازدرهای جان فرسای من
 دست آهنگر مرا بر مار ضحاک کشید / گنج افریدون چه سود اندر دل دانای من
 آتشین آب از خوی خربین برانم تا به کعب / کاسیاسنگی است بر پای زمین پیمای من
 جیب من بر صدره ی مارا زنی بند ز اشک / کوه خارا زیر عطف دامن خارای من
 روی خاک آلود من چون که است بر دیوار حبس / از رخم کهگل کند اشک زمین اندای من
 چون کنار شمع بینی ساق من دندانان / ساق من خائید گوئی بند دندان خای من
 قطب وارم بر سر یک نقطه دارد چار میخ / این دو مریخ زنب فعل زحل سیمای من
 تا که لرزان ساق من بر آهین کرسی نشست / می بررد ساق من از آه صور آوای من
 بوسه خواهم داد و یحک بند پند آموز را / لا جرم زین بند چنبره ای من
 در سیه کاری چو شب روی سپید آرم چو صبح / پس سپیدآید سیه خانه به شب ماوای من
 پشت بردیوار زندان ، روی برپام فلک / چون فلک شد پر شکوفه نرگس بیثای من
 محنت و من روی در روی آمده چون جوز و مغز / فندق آسا بسته روزن سقف محنت زای من
 غصه ی هرروز و یارب یارب هر نیمشب / تا چه خواهد کرد یارب یارب شبهای من
 هست چون صبح آشکارا کین صبحا چند را / بیم صبح رستخیز است از شب یلدای من
 منجنیق صد حصار است آه من غافل چراست / شمع شان زین منجنیق از صدمه نکبای من

نیست بر من روزه در بیماری دل زان مرا / روزه باطل می‌کند اشک دهان آلالی من
 اشک چشمم در دهان افتد گه افطار از آنک / جز که آب گرم چیزی نگذرد از نای من
 پای من گوئی به درد کجروی مأخوذ بود / پای را این دردسر بود از سر سودای من
 زآن که داغ آهنین آخر دواي درد هاست / زآتشین آه من آهن داغ شد بر پای من
 نی که یک آه مرا هم صد موکل بر سر است / ورنه چرخستی مشبک زآه پهلوی سای من
 روی دیلم یدم از غم موی زوبین شد مرا / همچو موی دیلم اندر هم شکست اعضای من
 چون زبایم کایه خشک است و خزینه خالی است / پس طنابم در گلو افکنده‌اند اعدای من
 چون زر و گل به دست الا که پای عقل / صید خاری کی شود عقل سخن پیرای من
 زر دو حرف افتاد و با هم هر دو را پیوند نی / پس کجا پیوند سازد با دل یکتای من
 سامری سیرم نه موسی سیرت ارتا رنده‌ام / در سم گرساله آلاید ید بیضای من
 برگ خرمایم که از من بادزن سازند خلق / باد مردم در لب است و ریز ریز اجزای من
 نافه‌ی مشکم که گر بندم کنی در صد حصار / سوی دل پرواز جوید طیب جان افزای من
 نافه را کیمخت رنگین سرزنش‌ها کرد و گفت / نیک بدرنگی ناری صورت زیبای من
 نافه گفتش یافه کم گوکایت معنی مراست / اینک اینک حجت گویا دم بویای من
 آینه رنگی که پیدای تو از پنهان به / کیمیا فعلم که پنهانم به از پیدای من
 کعبه‌وارم مقتدای سبزپوشان فلک / کز و طای عیسی آید شقه‌ی دیبای من
 درمزع باشم و ممزوج کوثر خاطر / در معزع غلطم و معراج رضوان جای من
 چون گل رعناست شخصم کز پی کشتن زیند / در شهیدی شاهدهی دارد گل رعناي من
 چند گوئی کز پی بیغوله غاری شدی / ای پی غولان گرفته دوری از صحرای من

آنوسم در بن دریا نشینم یا صدف / خس نیم تا بر سر آیم کف بود همتای من
 جان فشانم ، عقل پاشم ، فیض رانم ، دل دهم / طبع عالم کیست تا گردد عمل فرمای من
 علوی و روحانی و غیبی و قدسی زاده‌ام / کی بود در بند استطقسات استقصای من
 چون دو پستان طبیعت را به صبرآلود عقل / در دبستان طریقت شد دل والای من
 بُختی مستم نخورده پخته و خام شما / کز شماخامان نه اکنون است استغنائی من
 حیض بر رز و نبات بر ملایک بستم / گر زخون دختران رز بود صهبای من
 ور خورم می هم میساید که از دهقان خلد / دی رسید از دست امروز اجرای فردای من
 در بهشتم می خورم طوبی جانم ایها که روح / خاک من شد تا پذیرد جرعه‌ی حَمَرای من
 بوسه بر سنگ سیاه و مصحف مشن دهم / گرچه چون کوثر همه تن لب شود اجزای من
 مالک الملک سخن خاقانیم کز گنج سلطان / دخیل صد خاقان بود یک نکته‌ی غرّای من
 گرچه از زن سیرتان کارم چو خنثی مشکل است / حامله است از جان مردان خاطر عذرای من
 گر به هفت اقلیم کس دانم که گوید زین دو بیت / کرم راقه به مسجد اقصای من
 از مَصاب بولهب فعالان نییچانم عَنان / چون رکاب مصطفی نشینم و منجای من
 قاسم رحمت ابوالقاسم رسول الله که هست / در ولای او خدیو عقل و جان و دلی من